

بورخاد (Burchard باشد)، نائب رئیس شهر شترامبورگ، را وقایع نویسن آلمانی آرنولد لیوبکی در کتاب خود تحت عنوان 8 *Chronicon Slavorum* به اهتمام و. و اتنباخ در *Deutschlands Geschichtsquellen* (چاپ شتوتگارت - برلین ۱۹۰۷، جلد دوم، ص ۲۴۰) نقل کرده است.

4. William of tyre, *Historia rerum in partibus transmarinis gestarum* xx, 31, ed. J. P. Migne' *Patrologia. cci*, Paris, 1903, 810-1; و مقایسه کنید با ترجمه انگلیسی آن به وسیله ای.آ. باپکوک و آ. سی. کری تحت عنوان *A history of deeds done beyond the sea*, ii, New York 1943, 391.

5. *Chronicon* iv, 16, ed. wattenbach, 178-9.

6. F. M. Chambers, "the Trobadours and the Assassins", in *Modern Language Notes* Ixiv (1949), 245-51.

اولشیکي نیز عبارت مشابهی در ترانه‌ای که احتمال دارد به وسیله دانته در جوانیش سروده شده باشد و در آن شاعر وفاداری عاشق را نسبت به معشوق پرتو و بزرگتر از وفاداری اساسین به شیخ الجبل و یا وفاداری کشیش نسبت به خداوند می‌شمارد یادداشت کرده است. (Storia, 215)

7. Cont. william of tyre, xxiv, 27, ed. Migne, *Patrologia, cci*, 958-9; Matthew of Paris, *chronica Majora*, ed. H. R. Luard, *Rerum britannicarum medii aevi Scriptores*, 57, iii, London 1876, 488-9; Joinville, *Histoire de saint Louis*; chapt, Lxxxix; in *Historien et chroniqueurs du moyen age*, ed. A. Poughilet, Paris 1952 307-10.

۸. نگاه کنید به *The Itinerary of Benjamin of Tudela* ویراسته و ترجمه م. ن. آدلر، چاپ اکسفورد، ۱۹۰۷، متن صفحه ۵۰، ترجمه صفحه ۵۳-۵۴. بنیامین یقیناً تا بغداد رفته است، اما امکان دارد که شرحی که درباره ایران آورده اطلاعات دست دوم باشد. این نکته گفته‌ای او را که اسماعیلیان ایران را تابع اسماعیلیان سوریه (شام) می‌شمارد، و حال آنکه قضیه کاملاً برعکس است، توجیه می‌کند. درباره جیمز ویتریانی نگاه کنید به

Bongars, Gesta Dei per Francos, Hanover 1611, 1062

نیز نگاه کنید به ناول، صفحه ۵۱۵.

9. *The Journey of william of Rubruck to the eastern parts of the world* ترجمه و چاپ و. و آراکهل. لندن ۱۹۰۰، ص ۱۱۸، ۲۲۲ در روایت دیگر از چهارصد اساسین سخن رفته است.

۱۰. *The book of Ser Marco Polo* ترجمه و چاپ سرهنری یول. چاپ سوم تجدید نظر شده به وسیله هنری کردیر، لندن ۱۹۰۳، فصل ۱۳ و ۱۴، ص ۱۲۹-۱۴۲.

۱۱. ابن میسر، تاریخ مصر، به اهتمام هانری ماسه، قاهره ۱۹۱۹، ۶۸؛ البنداری تلخیص تاریخ سلجوقی عمادالدین، چاپ هوتسما تحت عنوان *Recueil de textes relative a l'histoire des Seldjoudides*, i, Leiden 1889. 195.

کتاب الرد علی الملحدین، به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه در مجله دانشکده ادبیات تبریز، سال هفدهم، شماره ۳ (۱۳۴۴ شمسی)، ص ۳۱۲. در بعضی از روایات داستان مارکوپولو اصلاً و ابداً نام اساسین مذکور نیست. بنیامین تطیلی

(صفحه ۱۸-۱۹ متن، صفحه ۱۶-۱۷ ترجمه) از رهبر اساسین‌ها با عنوان «شیخ الحشیشین» نام می‌برد و می‌افزاید که وی بزرگ آنهاست.

12. "Mémoire sur la dynastie de Assassins...." in *Mémoires de l'Institut Royal*, iv (1818), 1-85 (= *Mémoires d'histoire et de littérature orientales*, Paris 1818, 322-403).

13. J. Von Hammer *Geschichte der Assassinen aus morgenländischen Quellen*, stuttgart 1818.

ترجمه انگلیسی آن تحت عنوان *The History of the Assassins* به وسیله ا. سی. وود در ۱۸۲۵ در لندن چاپ شده است.

14. "Mémoire sur les Ismaélis et les Nosairis de la syrie, adressé à M. silvestre de sacy par M. Rousseau..." in *Cahier xlii, Annales de Voyages*, xiv, Paris 1809-10/271 ff.

Lewis, "Sources..."، 477-9. برای تفصیل بیشتر بنگرید به

15. W. Monteith, "Journal of a journey through Azerbaijan and the shores of the Caspian", in *J. R. Geog. S.*, iii (1833) 15 ff; J. Shiel, "Itinerary from Tehrân to Alamût and Khorramabad in May 1837", *ibid.* viii (1838), 430-4.

برای مآخذ دیگر بنگرید به

L. Lockhart, "Hasan - i Sabbah and the Assassins", in *BSOAS*, (1928-30), 689-96; W. Ivanow, "Alamut", in *Geographical Journal* lxxxii v (1931), 38-45; Freya Stark, *The Valleys of the Assassins*, London 1934, W. Ivanow, "Some Ismaili strongholds in Persia", in *IC*, xii (1938), 323-92; *idem*, *Alamut and lamasar*, Tehran 1960; P. Willey, *the Castles of the Assassins*, London 1963; L. Lockhart and M.G.S. Hodgson article "Alamut" in *El* (2).

منوچهر ستود، قلعه الموت، در فرهنگت ایران زمین، شماره ۲ (۱۳۲۴ شمسی) ص ۲۱-۵.

16. *Annals des voygges* xiv (1818), 279, eit. st. Guyard, *Un grand maître des Assassins...* repr. from *JA*, Paris 1877, 57-8.

17. J.B. Fraser, *Narrutive of a jaurney into Khorassan*, London 1825 376-7.

۱۸. شرح کامل این حوادث در رساله فوق لیسانس چاپ نشده Zawair Noorally *The first Agha Khan and the British 1838-1868* تحت عنوان که در ۱۹۶۴ برای دانشگاه لندن نوشته شده آمده است. رأی آرنولد که در ۱۸۶۷ در بمبئی چاپ شده دوباره در

A. S. Picklay, *History of the Ismoilis*, Bombay 1940, 113-70.

چاپ شد.

19. E. Giriffini, "Die jüngste ambrosianische Sammlung arabischer Handschriften", in *ZDMG*, 69 (1915), 63 f.

20. W. Ivanow, "Notes sur l'ummu' l-Kitab' des Ismaeliens de l'Asie Centrale" in *REI* (1932) 418 f.

نیز مقاله مینورسکی تحت عنوان «شغنان» در دائرةالمعارف اسلام، چاپ اول؛

A. Bobrinsky, *Sekta Isma'iliya v russkikh i bukharkikh predelakh*, Mosow 1902.

برای شرح مختصر پژوهشهای اخیر روسها در پامیر نگاه کنید به:

A. E. Bertel's, "Otcet o rabote Pamirskoy ekspeditisii...", in *Izvestya Akad. Nauk Tadzhiksoy SSR*, 1962, 11-16.

فصل دوم

اسماعیلیان

اولین بحرانی که در دین اسلام پدید آمد در هنگام رحلت پیغمبر (ص) در سال ۶۳۲ میلادی (مطابق ۱۱ هجری قمری) بود. حضرت محمد (ص) خود را بیش از يك انسان فانی نمی‌شمرد، و فضل و برتری خویش را بر دیگران تنها در این می‌دانست که فرستاده خدا و حامل کلام الهی است، ولی خودش به هیچ وجه خدا و یا جاویدان نیست. باری، او دستور واضحی در این باب که پس از وی چه کسی باید پیشوا و رهبر امت اسلام شود از خود به جای نگذاشت* و تجربه سیاسی فرمانروای مملکت نوظهور اسلام و مسلمانان، از عربستان پیش از اسلام ناچیزتر از آن بود که بتواند راهنمای آنان باشد. پس از مباحثاتی چند و يك لحظه خطیر بحرانی مسلمانان بر انتخاب ابوبکر که یکی از اولین و محترمترین گروندگان دین اسلام بود متفق القول شدند، و او را به عنوان خلیفه پیغمبر برگزیدند، و به این طریق به طور تصادفی بزرگترین تشکیلات تاریخی اسلام، یعنی قدرت خلافت را بنیان نهادند.

از همان نخستین روزهای خلافت عده‌ای از مردم احساس می‌کردند که حق علی (ع) پسر عمو و داماد پیغمبر برای جانشینی پیغمبر بیشتر از ابوبکر یا خلفای پس از اوست. تردیدی نیست که پشتیبانی آنان از علی علیه السلام، تا حدی به علت سجایای

شخص علی بود که وی را برازنده‌ترین مرد برای احراز مقام خلافت می‌ساخت، و شاید تا حدی هم معلول اعتقاد بر حقانیت خاندان پیغمبر برای کسب مقام خلافت بود. این دسته از مردم در ابتدا شیعه علی و بعدها بر وجه اختصار شیعه نامیده شدند. بر اثر گذشت زمان شیعه علی یکی از مهمترین مجادلات دینی اسلام را پدید آوردند. در ابتدا فرقه شیعه یک دسته سیاسی بیش نبود. شیعیان پشتیبانان یکی از نامزدهای خلافت بودند، و معتقدات مذهبی خاص با نیت و هدف دینی بزرگتری غیر از آنچه جزء لاینفک ماهیت قدرت سیاسی اسلام بود نداشتند. اما دیری نگذشت که تغییرات مهمی هم در ترکیب پیروان و هم در طبیعت تعلیمات آن به وقوع پیوست. به نظر عده زیادی از مسلمان جامعه و مملکت اسلامی راه خطائی در پیش گرفته بود. به عوض ایجاد آن جامعه کمال مطلوبی که حضرت محمد (ص) و نخستین یاران پاک او نوید داده بودند امپراطوری به وجود آمده بود که طبقه‌ای از اشراف طماع و فاقد اصول اخلاق بر آن حکومت می‌کردند. به عوض عدالت و برابری، نابرابری و امتیاز و ستمگری حکمفرما بود. در نظر عده زیادی که حوادث را با این چشم می‌نگریستند تنها مراجعه و بازگشت به خاندان پیغمبر می‌توانست مایه احیا و اعاده پیام اصلی و راستین دین اسلام گردد.

در سال ۶۵۶ میلادی (مطابق ۳۶ هجری) پس از کشته شدن خلیفه سوم، عثمان، به دست شورشیان مسلمان، بالاخره علی (ع) به‌مسند خلافت نشست. اما دوره حکمفرمائی او کوتاه و براهر نفاق و جنگ داخلی آشفته بود. هنگامی که او نیز در سال ۶۶۱ میلادی (مطابق ۴۱ هجری) به شهادت رسید، خلافت به دست رقیب وی معاویه افتاد، و نزدیک به یک قرن در خانواده او یعنی در میان بنی‌امیه باقی ماند.

با مرگ علی (ع) شیعه او از میان نرفت. گروه‌های معتبری از مسلمانان به بیعت خود با خاندان پیغمبر که آنها را پیشوایان برحق جامعه اسلامی می‌دانستند ادامه دادند. به تدریج این ادعاها و پشتیبانیهای ناشی از آن صبغه دینی و حتی مسیحایی (مهدوی) به‌خود گرفت. مملکت اسلامی به صورت کمال مطلوبش یک حکومت

دینی است که تحت قوانین الهی تأسیس و اداره می‌شود. فرمانروایی آن ناشی از خداوند و فرمانروای آن، یعنی خلیفه، عهده‌دار این وظایف است که اسلام را اعتلا بخشد و مسلمانان را به زندگی بر شیوه مقررات اسلامی توانا سازد. در این جامعه در قانون، در فقه، و یا در شریعت بین دینی و دنیائی فرقی نیست. دین و دولت یکی است و خلیفه در رأس هر دو دستگاه قرار دارد. در اینجا اساس تعین و همبستگی اجتماعی و قید و بندهای وظایف مملکتی و وفاداری نسبت به مملکت همه جنبه مذهبی دارد و به زبان دین بیان می‌شود و تمایزی که معمولاً مغرب‌زمینیها میان دین و سیاست - میان نظریات و فعالیت‌های سیاسی و دینی - می‌گذارند وجود و واقعیت ندارد. نارضایت‌های سیاسی - که ممکن است خود علت اجتماعی داشته باشد - رنگ دینی بخود می‌گیرد، و اختلاف عقیده دینی جنبه سیاسی پیدا می‌کند. وقتی که دسته‌ای از مسلمانان بیش از حد یک مخالفت محلی یا شخصی با صاحبان قدرت از درستیز درمی‌آمدند، وقتی که به نظام موجود اعتراض می‌کردند، و برای تغییر آن تشکیلاتی به وجود می‌آوردند، اعتراض آنها الهیاتی جدید و تشکیلات آنها فرقه دینی جدیدی بود. از جنبه نظری در نظام خلافت اسلامی راه دیگری وجود نداشت که آنها بتوانند وسیله‌ای به وجود آورند یا عقیده‌ای ابراز دارند که فراتر از اعمال شخصی یا خواسته‌های آنی آنها باشد.

در قرن اول بسط و توسعه اسلام نقارها و عصبیت‌هایی وجود داشت که مایه رنجش و نارضائی می‌شد و بسیاری از این نارضائی‌ها و رنجش‌ها به صورت اختلاف عقاید فرقه‌ای و شورش، تظاهر می‌کرد. گسترش اسلام از راه دعوت سبب شد که عده زیادی نوکیش به جامعه اسلامی داخل گردند. این نوکیشان با زمینه‌های فرهنگی مختلف مسیحی، یهودی، و ایرانی حامل نظریات و مفاهیم دینی بودند که مسلمانان عرب نخستین از آنها اطلاعی نداشتند. این نوکیشان با آنکه مسلمان بودند، ولی عرب و نیز از طبقه اشراف نبودند. موقعیت اجتماعی و اقتصادی پستی که اشراف فرمانروای عرب بر آنها تحمیل کرده بودند موجب پیدایش احساس بیعدالتی در میان آنان شد و آنها را سربازان مشتاق نهضت‌هایی

کرد که برحقانیت نظام موجود معترض بودند. فاتحان عرب نیز از این نارضائی‌ها در امان نبودند. اعراب پاکدین و متقی بر دنیا پرستی خلفا و طبقه حاکمه تأسف می‌خوردند؛ اعراب بدوی از تعدیها و تخطیهای امرا خشمگین بودند، و بسیاری دیگر از مردم نیز که از اختلاف فاحش تمایزات اقتصادی و اجتماعی، که ره آورد فتوحات و ثروتهای بادآورد بود، زیان می‌بردند در رنجشها و امیدهای نو مسلمانان شریک شدند. بسیاری از نو مسلمانان سننی دال بر حقانیت سیاسی و دینی خود داشتند. یهودیان و مسیحیان به تقدس خاندان شاهی داود و پیروزی نهایی آن به وسیله مسیح معتقد بودند؛ زرتشتیان در انتظار سوشیانس، نجات دهنده‌ای که در آخر زمان از تخمه زرتشت ظهور می‌کرد، بودند. اینان چون به دین اسلام درآمدند، ادعاهای افراد خاندان پیغمبر که می‌خواستند به بیعت‌الیهای نظام موجود، پایان دهند و نویدی را که اسلام برای جهانیان آورده بود به انجام رسانند نظر آنها را جلب کرد.

در تغییر و تبدیل شیعه از صورت یک حزب سیاسی به صورت یک فرقه مذهبی دو حادثه اهمیت خاص دارد، و هر دو حادثه از کوشش نافرجام مدعیان شیعی برای برانداختن خلافت بنی‌امیه ناشی شده است. نخستین حادثه در سال ۶۸۰ میلادی (مطابق ۶۱ هجری) رخ داد و آن وقتی بود که حسین بن علی (ع)، فرزند فاطمه (ع) دختر پیغمبر، علیه بنی‌امیه طغیان کرد. در روز دهم ماه محرم در محلی واقع در عراق به نام کربلا، حسین و خانواده و یاران او با سپاهی از بنی‌امیه روبرو شدند و بیرحمانه قتل عام گردیدند. در این کشتار هفتاد تن شهید شدند. تنها فرزند بیمار امام حسین، زین‌العابدین علی (ع)، که در چادری افتاده بود زنده ماند. این قتل عام غم‌انگیز خویشان پیغمبر، و موجی از ندبه و توبه و پشیمانی که به دنبال آن پدید آمد شور مذهبی جدیدی در فرقه شیعه، که اینک مایه شدیدی از مصیبت و عزا و کفاره بدان روح و نیرو می‌بخشید، دمید.

دومین حادثه‌ای که در تغییر صورت شیعه تأثیر داشت در آخر قرن هفتم میلادی (مطابق قرن اول هجری) و آغاز قرن هشتم میلادی

(مطابق قرن دوم هجری) رخ داد. در سال ۶۸۵ میلادی (مطابق ۶۶ هجری) مختار نامی از اعراب کوفه به نام یکی از فرزندان علی بن ابیطالب، یعنی محمد بن الحنفیه، که وی را امام یعنی پیشوای راستین و برحق مسلمانان می‌شمرد قیام کرد. با آنکه مختار از قوای خلافت شکست خورد و در ۶۸۷ میلادی (مطابق ۶۸ هجری) به قتل رسید ولی نهضتی که به راه انداخته بود باقی ماند. چون محمد بن حنفیه در حدود سال ۷۰۰ میلادی (مطابق ۸۱ هجری) وفات یافت، عده‌ای از پیروان وی گفتند که امامت از او به پسرش منتقل شده است و عده دیگر ادعا کردند که وی در واقع نمرده بلکه در کوه رضوی در نزدیک مکه، غیبت اختیار کرده است و از آنجا در موقعی که خداوند بخواهد ظهور خواهد کرد و بر دشمنان خود ظفر خواهد یافت. چنین امام موعودی را مسلمانان مهدی می‌نامیدند که به معنای هدایت شده است.

این حوادث الگو و طرحی برای سلسله طولانی از نهضت‌های انقلابی مذهبی به وجود آورد. در این گونه نهضت‌ها دو شخصیت اصلی وجود دارد: امام که گاهی همان مهدی است، و همان پیشوا برحقی است که برای از بین بردن ظلم و استقرار عدالت می‌آید؛ و داعی که پیام امام را تبلیغ می‌کند و پیروان او را گرد می‌آورد، و سرانجام شاید آنها را به فتح و پیروزی و یا به شهادت رهنمون می‌شود. در نیمه قرن هشتم میلادی (مطابق نیمه قرن دوم هجری) یکی از این نهضت‌ها حتی پیروزی زودگذری به دست آورد و توانست خلافت بنی‌امیه را براندازد، و عباسیان را، که از خاندانی بودند که خاندان پیغمبر و علی بن ابیطالب هر دو بدان تعلق داشتند، روی کار آورد. اما خلفای عباسی درست در لحظه پیروزی فرقه داعیانی که آنان را به قدرت رسانیده بودند طرد کردند، و راهی را که به استحکام و دوام دین و سیاست منجر می‌شد در پیش گرفتند. عقیم ماندن امیدهای انقلاب سبب نارضائیه‌های شدید تازه‌ای شد، و موجی از نهضت‌های افراطی مسیحایی (مهدوی) به وجود آورد. در آغاز کار اعتقادات و تشکیلات فرقه شیعه دستخوش تغییرات و دگرگونی‌های مکرر بود. مدعیان متعددی ظاهر می‌شدند که خویشان را، با حقانیت‌های مختلف، از اعضای

خاندان پیغمبر و یا نماینده آنها معرفی می کردند، و پس از آنکه بر داستان اساطیری نجات دهنده موعود اوراق جدیدی می افزودند از دیده جهانیان ناپدید می شدند.

برنامه های آنان از مخالفت معتدلانه با نظام موجود تا بدعت های مذهبی فوق العاده شدید که از تعالیم عمومی و قابل قبول اسلام بسیار به دور بود فرق می کرد. یکی از مشخصات عمومی این نهضت ها اسطوره قدوسیت امامان و داعیان بود که گمان می رفت دارای نیروهای معجزه آسا هستند، و عقایدشان اندیشه های اشراقی و رمزی را که از مذاهب گنوسی، مانوی، و بدعت های مختلف ایرانی و مسیحی و یهودی اخذ شده بود منعکس می ساخت. از اعتقاداتی که بدانها نسبت می دادند اعتقاد به تناسخ، الوهیت امامان، و گاهی حتی داعیان، و هرزگی و لجام گسیختگی، یعنی فرو گذاشتن همه قیود و قوانین شرعی بود. در بعضی نقاط، مثلاً در میان روستائیان و چادر نشینان ایران و شام، مذاهب محلی خاصی در نتیجه به هم آمیختن تعالیم شیعی با آئینها و معتقدات قدیم محلی به وجود آمد.

برنامه سیاسی این فرقه ها معلوم بود: برانداختن نظام موجود و بر نشاندن امام منتخب خویش به حکمرانی. بسیار مشکل است که بتوان هدف های اجتماعی و یا اقتصادی این فرق را باز شناخت هر چند فعالیت های آنها آشکارا با نارضائی ها و آرزوهای اجتماعی و اقتصادی ارتباط داشت. از روایات جاری مربوط به مهدی موعود و اینکه از وی انتظار انجام چه کارهایی می رفت، شاید بتوان تصویری از این آرزوها به دست آورد. قسمتی از وظایف مهدی به مفهوم وسیع آن مربوط به دین اسلام بود: وی می بایست دین راستین اسلام را باز آورد، و در بسط ایمان در اطراف و اکناف جهان بکوشد. از همه مهمتر وی می بایست عدالت را در همه جا بگستراند و جهان را که اینک از ظلم و ستم مالا مال است از عدل و داد پر کند؛ میان ضعیف و قوی تساوی و برابری برقرار کند، و آرامش و فراوانی به جهان آورد.

در آغاز امامانی که شیعیان بیعت خویش را بدانها ارزانی می داشتند بیشتر مدعی بودند که از اقربای پیغمبر هستند، یا

اینکه از طریق دختر وی، حضرت فاطمه، از ذریه و اولاد مستقیم او می‌باشند. بعضی از این ائمه، از جمله بعضی از فعالترین و پرشورترین آنها، از اولاد فاطمه نبودند؛ بعضی حتی از اولاد علی هم نبودند، بلکه از بعضی از فروع عشیره پیغمبر محسوب می‌شدند. اما بعد از پیروزی و خیانت عباسیان، شیعیان امید خود را به اولاد علی، و در میان آنان بخصوص به اولاد وی از دختر پیغمبر بستند. روز به روز برداشتن نسبت مستقیم از پیغمبر تأکید بیشتری نهاده می‌شد و به تدریج این اندیشه پا گرفت که بعد از رحلت پیغمبر در واقع تنها یک سلسله از امامان برحق وجود داشتند که پیشوایان محق جامعه اسلامی محسوب می‌شدند. این امامان عبارت بودند از علی (ع)، فرزندان حسن (ع) و حسین (ع) و فرزندان امام حسین از جانب علی زین‌العابدین (ع)، تنها بازمانده واقعه کربلا. این امامان به استثنای امام حسین از فعالیتهای سیاسی امتناع می‌ورزیدند، در حالی که مدعیان دیگر امامت بیموده می‌کوشیدند تا با توسل به نیروی زور قدرت خلافت را براندازند، امامان برحق ذریه فاطمه (ع) ترجیح می‌دادند یک نوع مخالفت شرعی با قدرت خلافت ابراز دارند. اینان دور از مراکز سیاسی، در مکه یا مدینه، اقامت داشتند و با آنکه از ادعای خود بر خلافت چشم‌پوشیده بودند، برای پیشبرد مقاصد خویش کوششی به‌خرج نمی‌دادند. برعکس گاهی حتی خلفای بنی‌امیه و پس از آنها خلفای بنی‌عباس را به رسمیت می‌شناختند و آنها را کمک و نصیحت می‌کردند. در روایت شیعه، به این نظر امامان برحق رنگ دینی داده شده است؛ عدم فعالیت آنان نشانه‌ای از پارسایی و توجه آنان به آخرت بود، و عدم مخالفت آنان با دستگاه خلافت نتیجه بکار بستن اصل «تقیه» محسوب می‌شد.

تقیه که لغتاً به معنای احتیاط است عقیده‌ای است اسلامی دربارهٔ معافیت از رعایت احکام شرعی - یعنی مبین این اندیشه است که تحت فشار یا در هنگام خطر شخص مؤمن ممکن است از انجام فرایض مذهبی معاف گردد. از این اصل تعاریف و تعبیرهای گوناگون شده است و به هیچ‌وجه خاص فرقه شیعه نیست، اما

چون این شیعیان بودند که بیشتر در معرض خطر تعقیب و آزار قرار داشتند بیشتر آنها بدان توسل می‌جستند. توسل به تقیه برای موجه نشان دادن کتمان معتقداتی بود که افشای آنها ممکن بود خصومت اولیای امور و یا توده مردم را برانگیزد؛ تقیه جوابی بود به جنگهای خودکشی‌وار که در شورشها و قیامهای کاملاً نویدانه آنها مایه مرگ و میر شده بود.

نیمه اول قرن هشتم میلادی (قرن دوم هجری) یکی از دوره‌های پر فعالیت در میان شیعیان افراطی بود. فرقه‌های بزرگ و کوچک بی‌شمار، خاصه در میان جمعیت مختلط جنوب عراق و سواحل خلیج فارس پیدا شد. معتقدات این فرقه‌ها مختلف و گرویدن از يك فرقه به فرقه دیگر، یا از يك پیشوا به پیشوای دیگر آسان و فراوان بود. در مآخذ اسلامی نام بسیاری از این پیشوایان دینی که بعضی از آنها از خاندان‌های فقیر و گمنام بودند و سر به شورش برداشتند و کشته شدند آمده است، و به بعضی از آنها عقایدی نسبت داده شده است که بعدها از مشخصات معتقدات اسماعیلیان محسوب شده است. عده‌ای به عنوان وظیفه مذهبی دشمنان‌شان را با طناب خفه می‌کردند، و ظاهراً فرقه‌ای مشابه فرقه توگی Thuggee سرخپوستان بودند، و از این بابت پیشگامان «حشیشیه» قرون بعد به‌شمار می‌رفتند. حتی در میان فرقه‌هایی که معتقدات معتدل داشتند، دسته‌های جنگاوری بودند که می‌کوشیدند با قوه قهر کسب قدرت کنند، اما از سپاهیان اموی و عباسی شکست خوردند و نابود شدند.

در نیمه قرن هشتم میلادی (قرن دوم هجری) نهضت‌های افراطی و نظامی شیعه در بیشتر نقاط با شکست مواجه شد، و از صحنه وجود برافتاد، یا اهمیت خود را از دست داد. این امامان برحق معتدل انعطاف‌پذیر و در عین حال مصمم بودند که دین شیعه را حفظ و پرتوان ساختند، و راه را برای کوشش بزرگتری که تمام جهان اسلام را به زیر سلطه درآورد هموار گردانیدند.

با وجود این شکست‌های آغازین، و با وجود ممانعت و جلوگیری خود امامان، عناصر افراطی و جنگجو، حتی در میان پیروان خود امامان برحق ظاهر می‌شدند. جدایی قطعی میان افراطیان و

میان‌ه‌روها پس از وفات امام جعفر صادق (ع)، امام ششم بعد از علی، در ۷۶۵ میلادی (مطابق ۱۴۸ هجری) رخ داد. پسر بزرگ امام جعفر صادق اسماعیل نام داشت. به دلایلی که بر ما پوشیده است و احتمالاً به علت ارتباط وی با عناصر افراطی اسماعیل از جانشینی پدر محروم گردید، و عدّه زیادی از شیعیان برادر کوچکتر او موسی‌الکاظم (ع) را به‌عنوان امام هفتم پذیرفتند. اعقاب موسی (ع) تا امام دوازدهم که در حدود سال ۸۷۳ میلادی (مطابق ۲۶۰ هجری) از نظرها غایب شد، و هنوز امام منتظر و یا مهدی موعود اکثریت شیعیان است، به امامت خود ادامه دادند. پیروان این دوازده امام به اثنی‌عشری یا دوازده امامی معروفند، و میان‌ه‌روترین و معتدلترین فرقه شیعه را تشکیل می‌دهند. اختلافات آنها با اکثریت اهل تسنن محدود به پاره‌ای از معتقدات است که در سالهای اخیر از اهمیتشان بسیار کاسته شده است. مذهب شیعه اثنی‌عشری از قرن شانزدهم میلادی (قرن دهم هجری) مذهب رسمی ایران بوده است.

گروهی دیگر پیرو اسماعیل و اولاد او شدند اینان به اسماعیلی معروفند. اسماعیلیان که مدت‌های دراز فعالیت نهانی داشتند، فرقه‌ای پدید آوردند که در همبستگی و تشکیلات، چه از نظر گرایشهای فکری و چه از نظر گرایشهای عاطفی، از همه فرقه‌های رقیب خود برتر بود. به عوض تفکرات متشدد و خرافه‌های ابتدایی فرقه‌های قدیمتر، علمای برجسته علوم الهی نشستند و یک نظام مذهبی در یک سطح عالی فلسفی پرداختند، و نیز ادبیاتی به‌وجود آوردند که اینک پس از قرن‌ها فراموشی به تازگی ارزش واقعی خود را باز یافته است. اسماعیلیان مانند اهل تسنن به قرآن و حدیث و قوانین دین اسلام احترام می‌گذاشتند. آنان برای اصحاب خود تعبیر و توجیهی فلسفی از جهان و عالم کائنات پرداختند که بر اساس اندیشه‌های قدیمی، خاصه افکار نو افلاطونی بنیان نهاده شده بود، و برای اصحاب دین مذهبی گرم و شخصی و پرشور به ارمغان آوردند که بردباری امامان در مقابل مصائب، و فداکاری پیروانشان مایه بقا و نگهداری آن بود. و بالاخره آنان برای ناراضیان اجتماع جنبشی نیرومند، پهناور و بسیار متشکل پدید

آوردند که به نظر می‌آمد امکان برافکندن نظام موجود، و مستقر ساختن جامعه دادگر جدیدی به‌جای آن را محقق می‌سازد، جامعه‌ای که رئیس و پیشوای آن امام، یعنی وارث پیغمبر، برگزیده خداوند و یگانه پیشوای برحق عالم بشریت بود.

در نظام مذهبی اسماعیلیان امام اساس و مرکز عقیده، تشکیلات، وفاداری و عمل است. پس از آفرینش جهان در نتیجه تأثیر عقل کل بر نفس کل، تاریخ بشر به‌چند دور تقسیم می‌گردد. هردوری با امامی «ناطق» یا پیغمبری آغاز می‌شود که عده‌ای امام «صامت» به‌دنبال دارد. در بعضی دوره‌ها امامان مستور و در بعضی دیگر آشکار بودند، و این آشکاری و مستوری با دوره‌های پیروزی و یا اختفای دین متناظر بود. امامان که در دور جاری از اولاد علی و فاطمه، و از ذریه اسماعیل بودند معصوم و ملهم از جانب خداوند و به‌لحاظی خود در واقع خدا بودند، زیرا امام عالم صغیر، یعنی تشخص نفس لاهوتی عالم بود. از این لحاظ امام سرچشمه علم و قدرت بود، یعنی منبع حقایق مکنونی که بر ناواردان پوشیده بود و مصدر فرمانهایی که مستلزم اطاعت کامل و بی‌چون و چرا بود.*

برای نوکیشان دانش مکنون و فعالیت‌های پنهانی هیجانی داشت. حقایق مکتوم را از راه تأویل مکشوف می‌ساختند که از مشخصات معتقدات فرقه اسماعیلیه است، و از این رو اسماعیلیان را گاه باطنی می‌نامیدند. تعالیم قرآنی علاوه بر معنای لفظی و ظاهری دارای تعبیری مجازی و معنایی باطنی بود که امام آن را بر نوکیشان مکشوف و معلوم می‌ساخت. بعضی از شعب فرقه اسماعیلیه حتی از این فراتر رفتند و عقیده‌ای پیدا کردند که در میان بدعت‌های افراطی و تصوف اسلامی شایع است. غایت تمام الزامات دینی معرفت و شناخت امام حقیقی است. وقتی که چنین معرفتی حاصل شد رعایت احکام دینی به معنای لغوی و ظاهری آنها از گردن مؤمن ساقط می‌شود و اگر باقی بماند فقط محض تنبه و تنبیه است. یکی از موضوعاتی که در تمام نوشته‌های اسماعیلیان به چشم می‌خورد جستجوی حقیقت است که در ابتدا جستجویی

* مراد اینست که امام عالم بالغیب، داننده حقایق، وارولوالامر است. مترجم.

بیموده است، ولی سرانجام به اشراقی خیره کننده منجر می شود. تشکیلات و فعالیت های فرقه اسماعیلیه، و پاسداری و تبلیغ تعلیمات آن در دست سلسله ای از داعیان بود که برحسب مراتب زیر نظر داعی الدعاة که از اصحاب بلافضل امام بود انجام وظیفه می کردند. مدت یک قرن و نیم بعد از وفات اسماعیل، امامان اسماعیلی مستور بودند و از فعالیتها و یا حتی تعلیمات داعیان اطلاعات کمی در دست است. در نیمه دوم قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری)، هنگامی که به نظر می رسید ضعف روزافزون و بارز خلفای عباسی در بغداد، زوال امپراطوری اسلام و گسستگی شیرازه اجتماع اسلامی را خبر می دهد، مرحله جدیدی در تاریخ کیش اسماعیلی آغاز شد. در ایالات سلسله های محلی که اغلب اساس نظامی و گاهی اوقات منشأ قبیله ای داشتند روی کار آمدند. این سلسله ها اغلب زندگی کوتاهی داشتند و در بعضی نقاط غاصب و ستمکار بودند. خلفا حتی در مرکز خلافت قدرت خود را از دست دادند و به صورت عروسکان درمانده ای در دست امرای نظامی خویش درآمدند. اساس اعتماد و رفاه در حکومت جهانی اسلام فروریختن گرفت و مردمان در جستجوی آن شدند که آسایش و ایمنی در جای دیگر بیابند. در این روزگار نابسامان پیام فرقه شیعه که می گفت امت اسلام راه غلطی در پیش گرفته است و باید آن را به جاده صواب باز آورد با توجه و التفات جدیدی مسموع افتاد. هر دو شاخه فرقه شیعه یعنی هم فرقه دوازده امامی و هم اسماعیلی از این فرصت بهره مند شدند، و ابتدا به نظر می آمد که پیروزی با دوازده امامیان است. سلسله های شیعی دوازده امامی در چند نقطه به روی کار آمد و با فتح بغداد و دست نشانده ساختن خلیفه وهنی اساسی بر اهل تسنن وارد ساخت. اما در این هنگام شیعه اثنی عشری امامی نداشت، زیرا امام دوازدهمین، که آخرین امام آن بود، در حدود هفتاد سال قبل غیبت گزیده بود. سلاطین آل بویه که با انتخاب مهمی روبرو شده بودند بر آن شدند که از آن پس امام علوی دیگری را به رسمیت نشناسند، بلکه عباسیان را به عنوان خلفای اسمی تحت سلطه و حمایت خویش نگهدارند. آنان با این کار خلافت سنی را که اینک خود روی در محاق داشت بیشتر از

اعتبار افکندند، ولی در عین حال شیعیگری معتدل را به عنوان عوض و جانشینی جدی برای آن نادیده گرفتند.

علل و حوادث بسیار وجود داشت که مردم را به جستجوی راه و نظام دیگری برمی‌انگیخت. دگرگونی‌های بزرگ اجتماعی و اقتصادی قرن هشتم و نهم میلادی (قرن دوم و سوم هجری) برای عده‌ای ثروت و قدرت، و برای عده‌ای دیگر سختی و محرومیت آورده بود. در روستاها زیاد شدن املاک بزرگ، و اغلب از نظر مالی ممتاز، با فقیر شدن و انقیاد اجاره‌داران و خرده مالکان همراه بود. در شهرها بسط تجارت و صنعت طبقه‌ای کارگر سیار به وجود آورد، و جمعیت بی‌ثبات و متحرکی از مهاجران محتاج و بی‌خانمان را جلب کرد. در میان نعمت و سعادت بسیار پریشانی و محنت بسیار نیز وجود داشت. تآله خشک و تنزیه بیش از اندازه مذهب تسنن، تفسیرهای لفظی و محتاطانه مفسران معتبر آن از احکام شریعت، نه به محرومان چیزی که مایه تسلی باشد عرضه می‌داشت و نه به آوارگان و بدبختان میدان و چشم‌اندازی برای آرزوها و خواسته‌های معنویشان می‌داد. نیز يك نابسامانی و ناآرامی فکری در میان بود. فکر و دانش مسلمانان که از سرچشمه‌های مختلف تقویت یافته بود، دقیقتر، پرداخته‌تر و متنوع‌تر می‌شد. مسائل بزرگ و جانگزایی که از مواجبه و مقابله دین اسلام با علم و فلسفه یونانی و حکمت ایرانی و حقایق تاریخ به وجود آمده بود احتیاج به ملاحظات دقیق داشت. از میان مسائل بیشمار یکی سلب اعتماد مردم به جوابهای کهن و سنتی اسلام و اشتیاق شدید برای جوابهای تازه بود. یکپارچگی دینی، فلسفی، سیاسی و اجتماعی اسلام از هم پاشید و به اصل جدیدی برای وحدت و قدرت احتیاج افتاد تا اسلام را از انهدام نجات بخشد.

این از قدرت بزرگ اسماعیلیان بود که توانستند چنین اصلی را که همانا طرح نظام جدید عالم تحت رهبری امام بود عرضه بدارند. پیام و تعلیم داعیان اسماعیلی، هم برای اصحاب آن، و هم برای ناراضیان تسلی‌دهنده و امیدبخش بود. کیش اسماعیلیان برای فیلسوفان، علمای علوم الهی، شاعران و دانشمندان گیرندگی فریبنده‌ای داشت. به علت عکس‌العمل شدیدی که در قرون بعد علیه

اسماعیلیان صورت گرفت بیشتر نوشته‌های آنان در سرزمینهای مرکزی اسلام از انظار ناپدید شد، و تنها در میان پیروان خود فرقه محفوظ ماند. اما چند اثر که انگیزه‌های اسماعیلی داشتند مدتهای مدید شهرت عالمگیر داشتند و در آثار مؤلفان کلاسیک ایرانی و عرب تأثیر اسماعیلیان به خوبی پیداست. «رسائل اخوان الصفا» که دائرة المعارف معروفی است از علوم دینی و دنیوی، و در قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) تألیف و تدوین گشته است سرشار از اندیشه‌های اسماعیلی است. این رسایل نفوذ عمیقی بر حیات عقلی مسلمانان، از ایران گرفته تا اسپانیا، داشته است.

جای تعجب نیست که داعیان اسماعیلی در مناطقی چون جنوب عراق سواحل خلیج فارس و قسمت‌هایی از ایران، که شیعیان افراتی و جنگجو در آنجا پیروانی به دست آورده بودند، یا در نقاطی که آئینهای محلی زمینه مساعدی فراهم می‌آورد موفقیت‌های ویژه‌ای کسب کردند. در پایان قرن نهم میلادی (مطابق قرن سوم هجری) شاخه‌ای از اسماعیلیه که قرمطی خوانده می‌شدند و ارتباط دقیق آنها با فرقه اصلی اسماعیلیه نامعلوم است، توانستند زمام عربستان شرقی را به دست آورند، و حکومت جمهوری گونه‌ای تأسیس کنند. این نقطه مدت یک قرن و نیم به مثابه پایگاهی برای عملیات نظامی و تبلیغی آنها علیه دستگاه خلافت بود. کوشش قرمطیان در آغاز قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) برای به دست آوردن قدرت با شکست مواجه شد. اما نفس حادثه از آن جهت که نشان می‌دهد نهضت اسماعیلی حتی در آن روزگار طرفدارانی داشته است مهم است.

فرقه اسماعیلیه بزرگترین پیروزی را در جای دیگری بدست آورد. در پایان قرن نهم میلادی داعیانی که به یمن گسیل شده بودند، عده زیادی را به کیش اسماعیلی درآوردند، و نیز پایگاهی برای قدرت سیاسی خود کسب نمودند. از آنجا داعیان دیگر به کشورهای دیگر از جمله هند و شمال آفریقا گسیل شدند، و در آن نقاط موفقیت‌های درخشانی نصیبشان شد. در ۹۰۹ میلادی قدرت اسماعیلیان بدان حد رسید که امام مستور آنان خود را آشکار ساخت و در شمال آفریقا با لقب المهدی خود را خلیفه خواند، و

به این طریق مملکت و سلسله جدیدی را بنیان گذاشت. اینان به لحاظ آنکه خود را از اعقاب فاطمه زهرا، دختر پیغمبر، می‌شمردند فاطمی خوانده می‌شدند.

در نیم قرن نخستین خلفای فاطمی فقط بر مغرب ممالک اسلامی، یعنی بر شمال افریقا و اشبیلیه حکومت داشتند. اما چشم آنها به مشرق، یعنی قلب ممالک اسلامی، دوخته شده بود. زیرا در این جا بود که آنها امیدوار بودند به هدف خود که برانداختن خلفای سنی عباسی و استقرار خود به عنوان رهبران یگانه عالم اسلام بود برسند. عمال و داعیان اسماعیلی در تمام سرزمینهای سنی نشین به فعالیت مشغول بودند. سپاهیان فاطمی در تونس خود را برای فتح مصر آماده می‌ساختند - و این قدم در راه رسیدن به امپراطوری مشرق بود.

در سال ۹۶۹ میلادی (مطابق ۳۵۹ هجری) این نخستین قدم به موقع و با موفقیت برداشته شد. قوای قاطمیان دره نیل را تصرف کردند، و دیری نگذشت که از طریق بیابان سینا به سوی فلسطین و جنوب شام پیش رفتند. خلفای فاطمی در نزدیکی فسطاط که مقر قدیم حکومت آنان بود شهر جدیدی به عنوان مرکز امپراطوری خود به نام قاهره ساختند، و مسجد و مدرسه جدیدی به نام الازهر به عنوان پایگاه دین خویش بنا نهادند. خلیفه المعز از تونس به مقر جدید خود آمد و در اینجا اعقاب او مدت دو یست سال خلافت کردند.

مبارزه اسماعیلیان با نظام کهن اینک دقیقتر و نیرومندتر شده بود، و به وسیله قدرت بزرگی که تا مدتها بزرگترین قدرت دنیای اسلام بود پشتیبانی می‌شد. امپراطوری فاطمیان در اوج قدرت شامل مصر، شامات، شمال افریقا، اشبیلیه، کرانه‌های دریای احمر در افریقا، یمن و حجاز در عربستان و شهرهای مقدس مکه و مدینه بود. علاوه بر این خلیفه فاطمی بر شبکه وسیعی از داعیان نظارت داشت، و بر پیروان بی‌شماری در سرزمینهایی که هنوز تحت حکومت امرای سنی مذهب مشرق بودند فرمان می‌راند و از بیعت آنان برخوردار بود. در مدارس بزرگ قاهره دانشمندان و معلمان اصول عقاید کیش اسماعیلی را می‌پرداختند، و داعیانی

تربیت می‌کردند تا آن اصول را در میان کسانی که هنوز به‌کیش اسماعیلی درنیامده بودند، چه در داخل و چه در خارج، تبلیغ و موعظه کنند. از نواحی عمده فعالیت آنان ایران و آسیای مرکزی بود که از آنها بسیاری از جویندگان حقیقت به‌سوی قاهره روان شدند و از آنجا به‌صورت نمایندگان متبخر و آزموده کیش اسماعیلی بیرون رفتند. یکی از برجسته‌ترین این افراد فیلسوف و شاعر ایرانی ناصر خسرو است. وی در ضمن دیداری که در سال ۱۰۴۶ میلادی (مطابق ۴۳۸ هجری) از مصر کرد به‌کیش اسماعیلی درآمد و چون بازگشت به تبلیغ آن در سرزمینهای شرقی پرداخت و نفوذ زیادی به‌هم رسانید.

عکس العمل سنیان در آغاز محدود و بی‌اثر بود و عبارت بود از اقدامات امنیتی علیه داعیان، و جنگ سیاسی برضد فاطمیان. در اعلامیه‌ای که در سال ۱۰۱۱ میلادی (مطابق ۴۰۲ هجری) در بغداد منتشر شد خلفای فاطمی به‌صورتی که متقاعد کننده نبود متهم شدند که اصلاً و ابداً فاطمی، یعنی از نسل فاطمه دختر پیغمبر، نیستند بلکه از اولاد مردی دغلكار و بدنام می‌باشند. با وجود این، جنبش فاطمیان علیرغم قدرت نافذ و کوشش عظیم سیاسی و اقتصادی و دینی آن علیه خلافت عباسی با شکست مواجه شد، و خلافت عباسی باقی ماند. مذهب تسنن توان و پیروزی یافت، و خلفای فاطمی پی در پی امپراطوری خود، اقتدار خود، و پیروان خود را از دست دادند.

قسمتی از علت این شکست را باید در حوادث مشرق، که اینک دستخوش تغییرات بزرگی بود، جستجو کرد. آمدن اقوام ترك، تفرق سیاسی جنوب غربی آسیا را به‌هم‌زد، و برای مدتی به‌سرزمینهای تحت خلافت سنیان، وحدت و ثباتی را که از دست داده بودند بازگردانید. فاتحان ترك خود را وظیفه‌دار خدمت به اسلام احساس می‌کردند، و مسئولیت آنها به‌عنوان حامیان جدید دستگاه خلافت و اربابان دنیای اسلام حفظ و دفاع از آن در مقابل خطرات داخلی و خارجی بود. آنان این‌وظیفه را به‌کاملترین وجهی انجام دادند. فرمانروایان و سربازان ترك قدرت و نیروی سیاسی و نظامی لازم را برای مقاومت، جلوگیری، و دفع دو خطر بزرگ

که عالم تسنن را تهدید می‌کرد، یعنی مبارزه با خلفای اسماعیلی، و بعدها هجوم صلیبیان اروپا، به وجود آوردند.

همین خطرات یعنی نفاق مذهبی و تهاجم خارجی سبب و انگیزه بیداری عظیم مذهب سنت شد که هم‌اکنون در حال نضج گرفتن بود. در عالم تسنن هنوز اندوخته‌های بزرگی از نیروی مذهبی - در الهیات و کلام دانشمندان اهل مدرسه، و معنویت و روحانیت مشایخ صوفیه، و از خودگذشتگی متقیانه پیروان آنان - وجود داشت. در این موقع بحرانی و احیا، ترکیب جدیدی از مذهب تسنن پرداخته شد که هم پاسخ به رقابت فکری اندیشه اسماعیلی را دربر داشت و هم جوابگوی کشش دین اسماعیلی بود.

اسماعیلیان فاطمی، در همان حال که رقبای اهل سنت آنان نیروی سیاسی، نظامی، و دینی به هم می‌رساندند، در نتیجه نفاق مذهبی و زوال سیاسی رو به ضعف می‌نهادند. نخستین مجادله و نزاع داخلی در کیش اسماعیلی همانا نتایج پیروزیهای فاطمیان بود. احتیاجات و مسئولیتهای یک سلسله و یک امپراطوری مستلزم تغییرات و اصلاحاتی در اصول عقاید قدیم بود، و به عبارت یک محقق اسماعیلی زمان ما احتیاج به پذیرش و قبول «روشی سختگیرتر و محافظه‌کارانه‌تر درباره مبادی موجود دین اسلام» داشت.^۱ از همان ابتدا میان اسماعیلیان تندرو و محافظه‌کار، میان کسانی که خواستار حفظ و کسانی که خواستار افشای حقایق باطنی بودند نزاع درگرفت. خلفای فاطمی هرچند زمان یک بار، چون عده‌ای از پیروانشان بیعت و پشتیبانی خویش را از آنان باز می‌گرفتند با شقاق مذهبی و حتی با مخالفت مسلحانه روبرو می‌شدند. قبلاً نیز، در همان هنگام که اولین خلیفه فاطمی در شمال افریقا به حکومت نشست، میان داعیان مختلف‌النظر مشاجراتی درگرفت که منجر به نقض بیعت و روی‌گردانیدن عده‌ای از آنها از خلیفه فاطمی شد. چهارمین خلیفه فاطمی، المعز، نیز با همین مشکلات روبرو شد. در هنگام فتح مصر، درست در لحظه پیروزی، وی حتی ناچار شد با قرمطیان عربستان شرقی از در جنگ درآید، زیرا اینان ابتدا به پشتیبانی از فاطمیان برخاستند سپس از آنها روی‌گردانیدند و سپاهیان فاطمی را در شام و مصر مورد حمله قرار

دادند. به نظر می‌رسد که بعداً قرامطیان باز با فاطمیان از در اتحاد درآمدند و به صورت یک فرقه جداگانه از صحنه تاریخ ناپدید شدند. نفاق و شقاق مذهبی دیگری پس از ناپدید شدن خلیفه ششم، الحاکم، در اوضاع و احوال نامعلومی، در سال ۱۰۲۱ میلادی (مطابق ۴۱۲ هجری) روی داد. عده‌ای از اسماعیلیان معتقد بودند که حاکم خداست و نمرده است، بلکه غیبت و اختفا گزیده است. اینان از قبول اطاعت کسانی که بعد از حاکم به مسند خلافت فاطمی نشستند سر باز زدند، و از دیگر پیروان فرقه اسماعیلیه جدایی گزیدند، و توانستند در میان اسماعیلیان شام پشتیبانانی بدست آورند. هم‌اکنون عده‌ای از آنها در سرزمینهای فعلی سوریه، لبنان، و اسرائیل بازمانده‌اند. یکی از مؤسسان این فرقه محمد بن اسماعیل الدراوزی، از داعیان آسیای مرکزی، بود و از این‌رو این فرقه را به نام او دروز می‌خوانند.

در طی خلافت طولانی خلیفه هشتم المستنصر (۱۰۳۶ - ۹۴ میلادی) (مطابق ۴۲۸ - ۴۸۷ هجری) امپراطوری فاطمی به اوج قدرت و ترقی خود رسید، و سپس دوچار زوال و سقوطی سریع گردید، زیرا در هنگام مرگ مستنصر بود که شیرازه نهضت اسماعیلیه در نتیجه بزرگترین نفاق و شقاق داخلی خود از هم گسیخت.

در طلوع قدرت فاطمی، خلیفه زمام تمام امور را شخصاً در دست داشت، و برقوای سه‌گانه حکومت یعنی بر اداره امور مملکت، سلسله مراتب دینی، و سپاه نظارت می‌کرد. در امور اداره مملکت بعد از خلیفه شخص وزیر قرار داشت. رئیس سلسله مراتب دینی داعی الدعاة بود که علاوه بر نظارت بر سازمان اسماعیلیان در داخل امپراطوری فاطمی، بر سپاه بزرگی از عاملان و داعیان اسماعیلی در خارج از مرزهای دولت قاطمی فرمان می‌راند. فرمانده قوای نظامی بر سومین قوه مملکتی نظارت داشت. از زمان مرگ حاکم امرای نظامی روز به روز بر قدرت خویش در برابر امرای کشوری و شخص خلیفه می‌افزودند. تنزل و ادبار و تغییرات بزرگی که در نیمه قرن یازدهم میلادی (قرن پنجم هجری) در اوضاع پدید آمد، این جریان را تسریع کرد، و در سال ۱۰۷۴ میلادی (مطابق ۴۶۷